



دفاع در مقابل سند رسمی منحصر به ادعای جعل نیست

دکتر علی اکبر ریاضی

بعضاً این توهم وجود دارد که در برابر اسناد رسمی فقط می توان ادعای جعلیت کرد. این پندار ظاهراً از ماده ۱۲۹۲ قانون مدنی نشأت می گیرد که مقرر می دارد:

«در مقابل اسناد رسمی یا اسنادی که اعتبار اسناد رسمی را دارد انکار و تردید مسموع نیست و طرف فقط می تواند ادعای جعلیت به اسناد مزبور کند یا ثابت نماید که اسناد مزبور به جهتی از جهات قانونی از اعتبار افتاده است».

بار اثبات جعل به علت نظارت مامور رسمی در تنظیم سند و طی تشریفات خاص، بسیار سنگین است. در نتیجه ثابت کردن بی اعتباری سند رسمی با طرح چنین ادعایی، جز مواردی بین که تقریباً در عمل اتفاق نمی افتد، محال است. بدیهی است که فلسفه وجودی اسناد رسمی که همانا ایجاد امنیت اقتصادی و مالی و مسدود ساختن باب طرح دعاوی واهی و باطل و در نتیجه کمک به برقراری نظم و ثبات قضایی است. ارزش اثباتی زیادتری که مقنن برای سند رسمی قائل شده، در راستای همین فلسفه وجودی است و بیگمان باید محترم شمرده شود. اما در این راه اغراق روا نیست، چرا که این تاسیس خود در خدمت عدالت به کار گرفته شده است و هر گونه برداشت خشکی از آن، بدون استفاده شایان از ابزاری که دانش حقوق برای تامین عدالت عرضه می کند، مورد پذیرش نظام حقوقی مبتنی بر بنای عقلا نیست.

در این مقاله کوتاه، به مواردی اشاره می شود که می توان به استناد آن ها اعتبار سند رسمی را بدون این که نیازی به ادعای جعل باشد، مخدوش دانست. موارد مزبور از این قرار است: ۱- واقعه مقدم بر تنظیم سند رسمی؛ ۲- ایراد به مدلول اظهارات متعاملین در سند رسمی؛ ۳- اشتباهات موضوعی و عیب رضا در هنگام تنظیم سند؛ ۴- وقایع موخر بر امضاء سند رسمی و سرانجام ۵- هنگامی که اعتبار سند رسمی بر اساس معیارهای ادله اثبات در امور کیفری ارزیابی می شود، و به دلایل دیگری غیر از جعل مردود شمرده می شود. در این بین مورد اخیر اقتضای بحث مفصلتری دارد.

۱. وقایع مقدم بر تنظیم سند رسمی

مثال بارز از این نوع فقد اعتبار، سند موخر الصدوری است که در معامله معارض برای فروش مجدد ملک تنظیم شده است. بدیهی است که اثبات این بطلان نیازی به اثبات مجعول بودن سند رسمی مورد نظر ندارد و برای تامین این منظور ارائه سند رسمی مقدم الصدور برای فروش همان خانه توسط همان فروشنده کفایت می کند.

نمونه دیگری از این دست عدم اهلیت معاملی است که حکم حجر او قبلاً صادر شده و سند رسمی معامله، با فرض اهلیت معامل و بدون توجه به آن حکم تنظیم گردیده است. بدیهی است در چنین موردی نیز صرف استناد به آن حکم برای بطلان سند رسمی کافی است و نیازی به ادعای جعل نمی باشد.

نیک پیداست که چنان چه بعد از امضاء سند رسمی هم حجر معامل قبل از تنظیم سند یا هنگام ثبت معامله اثبات شود، همین حکم جاری است و نیازی به انتساب جعل به مامور رسمی نیست.

۲. ایراد نسبت به مدلول اظهارات متعاملین

سند رسمی، اعتبار ویژه خود را از دخالت مامور رسمی در تنظیم آن اخذ می‌کند. از این رو آنچه را که مامور رسمی بر انجام آن نظارت داشته و تایید کرده است، نمی‌توان مورد انکار و تردید قرار داد و اثبات خلاف آنچه منتسب به مامور رسمی است، نیازمند اثبات ادعای جعل است که بار دلیل به غایت سنگینی را می‌طلبد. لذا مدعی باید برای مثال ثابت کند آنچه در سند به عنوان اظهارات او آمده تحریف شده است یا فی‌المثل امضا منتسب به وی از او نیست.

در واقع چنین ادعای مامور رسمی را، که حسب فرض، سند با نظارت و مباشرت او تنظیم شده است، متهم به جعل معنوی یا مادی می‌کند. از این رو طبیعی است که از مدعی خواسته شود بار سنگین اثبات ادعای جعل را بدوش کشد، در غیر این صورت، یعنی چنانچه اجازه داده می‌شود به اعتبار سند رسمی چون سند عادی با انکار و تردید خدشه وارد شود، فلسفه وجودی اسناد رسمی از بین می‌رود.

ولی نکته اینجاست که شان و نقش مامور رسمی، نظارت بر صحت درج اظهارات طرفین در سند رسمی است، نه بر مدلول آن. سر دفتر اسناد رسمی طبعاً در مقامی نیست که بتواند تایید نماید که آنچه را که طرفین بدان اقرار کرده اند واقعا در عالم خارج دور از چشم او رخ داده است یا نه. از این جهت تبصره ماه ۷۰ قانون ثبت اسناد و املاک، پس از تاکیدی که در اصل ماده نسبت به اعتبار اسناد رسمی و مسموع نبودن انکار مندرجات آن‌ها می‌شود، مقرر می‌دارد:

«هر گاه کسی که به موجب سند رسمی اقرار به اخذ وجه یا مالی کرده یا تادیه وجه یا تسلیم مالی را تعهد نموده مدعی شود که اقرار یا تعهد او در مقابل سند رسمی یا عادی یا حواله یا برات یا چک یا، سفته طلبی بوده است که طرف معامله به او داده و آن تعهد انجام نشده و یا حواله یا برات یا چک یافته طلب پرداخت نگردیده است این دعوی قابل رسیدگی خواهد بود».

برای موارد قابل رسیدگی احصاء شده در این ماده، برابر اجماع علمای حقوق، نمی‌توان جنبه انحصاری قائل شد؛ بلکه باید آن‌ها را مثل تمام وقایعی دانست که تحت نظارت یا با مباشرت مامور دولت در سند رسمی انعکاس نیافته است. آنچه جز با ادعای جعل قابل نفی نیست محدود به مطالبی است که در پیکره الفاظ مندرج در سند آمده است، نه صدق تحقق آن‌ها در عالم خارج که مامور دولت نمی‌توانسته بر آن‌ها نظارتی داشته و در صدد تعیین صحت یا سقم آن‌ها باشد.

استاد دکتر حسن امامی آنچه را که انکار آن مستلزم ادعای جعل است «اعلامیات مامور دولت» و غیر آن را «اظهارات اشخاص» تسمیه می‌کنند. حقوقدانان دیگر با به کار بردن واژه‌های «محتویات» و «مندرجات» آن‌ها را از یکدیگر متمایز می‌سازند. آقای دکتر جعفر لنگرودی در کتاب ترمینولوژی حقوقی خود «محتویات سند»، یعنی آنچه را که نسبت بدان فقط می‌توان ادعای جعل کرد، عبارات و امضاهای ذیل سند می‌داند.

۳. وقوع اشتباه موضوعی و عیب رضا در هنگام تنظیم سند

محتویات سند، که جز با ادعای جعل نمی‌توان با آن معارضه کرد، تنها انتساب اظهارات، تاییدات و امضاهای منتسب به متعاملین بوده و دلالتی بر مافی‌الضمیر و درجه آگاهی و رضایت هر یک از آنان از آنچه در سند آمده است ندارد. علیهذا این دفاع که یکی از متعاملین سند رسمی را اشتباهاً، به زعم این که معامله دیگری است، امضا کرده نیازی به انتساب جعل به مامور دولت نخواهد داشت؛ چرا که معامله، و به تبع آن سند رسمی، به علت فقد رضا، که یکی از شرایط اساسی برای صحت آن به شرح مذکور در ماده ۱۹۰ قانون مدنی می‌باشد، باطل است.

در این فرض مدعی نمی‌گوید که دفترخانه اظهارات او را تحریف کرده یا اینکه امضا سند از او نیست تا موردی برای طرح ادعای جعل باشد. او تایید می‌نماید که سند با همان محتویات و مندرجات به امضا او رسیده است؛ النهایه برای مثال می‌گوید سند را با این گمان نادرست امضا کرده که در آن به عنوان وکیل تعیین شده است، نه موکل.

روشن است که انتظار اثبات جعل از این فرد، که معنی وکیل و موکل را (که مفاهیم آن‌ها از دید افراد عامی و کم سواد آنچنان متمایز نیست) در هم آمیخته است، بجا نیست. بدیهی است اثبات این که سندی نخوانده امضا شده است یا مفهوم کلمات بنادرست

درک شده است در واقع اثبات عدم تراضی و فقدان امری است که متعلق قصد مشترک طرفین بوده است.

۴. وقایع بعد از امضا سند رسمی

در پایان همان ماده ۱۲۹۲ قانون مدنی، بعد از آنکه ادعای جعل به عنوان تنها راه از اعتبار انداختن سند رسمی تجویز شده، آمده است یا (طرف می تواند) ثابت نماید که اسناد مزبور (اسناد رسمی) به جهتی از جهات قانونی از اعتبار افتاده است. از سیاق عبارات چنین مستفاد می شود که سند رسمی زمان تنظیم از اعتبار برخوردار بوده است، لیکن بعدا به دلیلی از اعتبار ساقط شده است. در خصوص اینکه این بخش از ماده نظر بر چه مواردی داشته است، در قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، تالیف جناب آقای دکتر کاتوزیان، چنین می خوانیم:

... از اعتبار افتادن سند ممکن است در اثر حکم قانون (مانند انقضا مهلت اعتبار شناسنامه یا گواهی راندگی) یا رجوع از عمل حقوقی (هبه یا وصیت) یا حجر و فوت امضا کننده (وکالتنامه) و امثال اینها باشد.

۵. ارزیابی اعتبار سند رسمی بر اساس معیارهای ادله اثبات در امور کیفری

نظام اثباتی در رسیدگی های کیفری، از آنچه در امور مدنی کاربرد دارد، کاملا متفاوت است. برای متمایز ساختن اعتبار ادله در امور جزایی از مدنی گفته می شود رژیم اثباتی در امور جزایی ادله معنوی، اعتقاد یا قناعت وجدان قاضی است؛ حال آنکه در رسیدگی مدنی قاضی تابع جنبه صورتی ادله است. این امر ناشی از اهداف متفاوت این دو شعبه اصلی حقوق است.

تفاوت رسیدگی مدنی و جزایی تا آنجاست که آیین دادرسی آن ها از هم جداست، دادگاهها نیز بر اساس اصل تخصص به مدنی و جزایی تقسیم شده اند و احاطه نسبت به مسائل تفصیلی هر یک از این دو عرصه فراخ تحصیلات تخصصی خاص خود را می طلبد. از این روست که دوره فوق لیسانس و دکترای جزا معمولا «علوم جزایی» نامیده می شود و موضوعات روانشناسی، جامعه شناسی، جرم شناسی و کشف علمی جرائم از اهم دروس آن را تشکیل می دهد.

مقصود از یک رسیدگی مدنی عمدتا فصل خصومت و قلع ماده نزاع است؛ در حالیکه هدف از محاکمات جزایی کشف حقیقت برای اعمال تدابیر تامینی، تربیتی و تریهیبی به منظور صیانت امنیت جامعه و برقراری عدالت اجتماعی است. در اینجا طبیعتا دیگر جای سخن از بار دلیل و مدعی و مدعی علیه نیست و قاضی در نیل به واقع خود را محدود به مقدرات اثباتی زبان دیده از جرم نمی کند. قاضی کیفری در راه دستیابی به قناعت وجدان - جز در موارد ادله شرعی معین - مقید به قالب خاصی از دلائل نیست؛ معیار او تنها عقل سلیم است.

نظر به همین فرض اصابت نظر قاضی جزایی به واقع است که تصمیم دادرس کیفری برای قاضی مدنی لازم الاتباع است یا بقول اهل اصطلاح حکم جزایی در رسیدگی مدنی از اعتبار امر مختم برخوردار است. حال آنکه عکس قضیه صادق نیست. برای مثال، اگر دادرس کیفری سندی را جعل بداند، قاضی مدنی باید از این نظر تبعیت کند؛ ولی دادرس کیفری ماخوذ به یافته قاضی مدنی نیست.



تفاوت بارز این دو نظام اثباتی را می توان از جمله در قدرت اثباتی اقرار مشاهده کرد. اقرار در امور مدنی ملکه دلایل و قاطع دعوی است. ماده ۲۰۲ قانون آیین دادرسی مدنی صرف اقرار را به طور مطلق و بدون هیچ قیدی مثبت حق دانسته می گوید: هرگاه کسی اقرار به امری نماید که دلیل ذیحق بودن طرف او باشد، دلیل دیگری برای ثبوت آن لازم نیست.

حال آنکه اقرار در امور کیفری از چنین ارزش اثباتی برخوردار نیست تا حدی که به عنوان یک ضرب المثل سائر حقوقی ناشی از رویه قضایی گذشته گفته می شود که اقرار در امور جزایی صرفاً جنبه راهنمایی و طریقت دارد، نه حجیت. این تفاوت را قانونگذار در تدوین آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸، که اکنون اجرا می شود، بگونه ای انشا کرده است که مفید همان معناست. ماده ۱۹۴ این قانون اعتبار اثباتی اقرار را منوط به یک سلسله شرایط اثباتی و سلبی نموده که از آن جمله است: صراحت، انطباق با قرائن و امارات موجود و عدم التماس و شبهه.

آنچه درباره اعتبار اقرار در امور کیفری نسبت به رسیدگی مدنی بیان شده، به طریق اولی درباره سند رسمی، که در سلسله مراتب ارزش اثباتی در امور مدنی از اعتبار کمتری برخوردار می باشد، مصداق دارد. قاضی کیفری قدرت اثباتی یک سند را تنها در اصالت عبارات و امضاهای ذیل سند جستجو نمی کند. هنگامی که شاکی اظهار می دارد سند رسمی را برای بردن مال او بدون اینکه امکان اطلاع از مفاد آن را داشته باشد، به امضایش رسانده اند، دادرس کیفری صحت و سقم این نکته را در پرتو مجموع اوضاع و احوال حاکم و قرائن و امارات موجود می سنجد.

این جامع نگری که به کمک اطلاعات روانشناسی و جامعه شناسی کیفری انجام می شود تصویر روشنتری از جایگاه این سند رسمی در مقابل چشمان قاضی کیفری ترسیم می کند. آنگاه ممکن است فی المثل وکالتنامه ای، که خارج از زنجیر وقایع محیط بر آن سند رسمی، گردی بر دامان پاکی و اعتبار ظاهریش نمی نشیند، چهره مزورانه خود را به عنوان یکی از حلقه های اتصال مجموعه ای از یک مانور متقلبانه برای بردن مال غیر و کلاهبرداری را آشکار سازد.

در همین راستا، دادرس کیفری ممکن است اطلاع و قصد و رضای امضا کننده یک سند عادی را نسبت به محتویات و مندرجات آن، خاصه اگر به خط خویش نوشته باشد، با سهولت و رغبت بیشتری احراز نماید تا از یک سند رسمی که دفترخانه ها غالباً حاضر و آماده و با خطی ناخوانا برای امضا به متعاملین ارائه می کنند. چرا که قاضی جزایی حداقل بر اساس تجربیات شخصی خود می داند که در عمل اکثر اشخاص، اعم از تحصیل کرده و غیر آن، معمولاً این اسناد را بدون خواندن و به اعتقاد یکی بودن مندرجات آن با آنچه بدانان گفته یا تلقا شده امضا می کنند.

از آنچه گفتیم به آسانی می توان نتیجه گرفت که به منظور حفظ نظم در قراردادهای و صیانت از معاملات از یک سو و حمایت از حقوق افراد - خاصه هنگامی که بوی حيله و تزوير و تبانی استتھام می شود و مسئله ارتکاب جرم مطرح است - از سوی دیگر وظیفه دادرس است که از ظاهر اسناد رسمی در گذشته و به کاوش درباره صحت و سلامت عنصر روانی و ارادی در تنظیم قراردادهای و معاملات روی آورند تا در هیچ حالتی مصلحت عدالت و انصاف، در پای رعایت مصلحت های تشریفاتی قربانی نشود.